

وقتی که "سعید صالحی نیا" به نقد لنین می نشیند !!

رحمت خوشکدامن

انتقاد یکی از شیوه های دستیابی برای حل ناروشنایی های نظری و پیشروی به سمت جلو است ، که شخص انتقاد کننده و یا مورد انتقاد می تواند در مباحثات انتقادی به حک و اصلاح نظرات خود دست یابد . و هر شخص اندک آشنا به مسائل سیاسی - اجتماعی می داند که برای دستیابی به حقیقت راه دیگری وجود ندارد . خصوصاً اگر پذیرفته شود حقیقت چیزی نیست که بتوان آن را از درخت معرفت زندگی یک بار برای همیشه چید و به پاسخی برای تمام ناشناخته ها دست یافت . داشتن چنین انتظاری از یک نظریه خصوصاً علمی دور از عقل است . زیرا علم بر این مبنا استوار است ، آن چه که امروز درست است ، می تواند فردا بر اساس پارادایم جدید از کاستی برخوردار باشد . در این باره می توان مثالهای بسیار آورد که از حوصله این نوشته خارج است .

بنابراین هر رفیق شرکت کننده در مباحثه ای باید از این منظر به موضوع بنگرد . اما چه بسیار رفقا ی هستند که طور دیگری می اندیشند . آنها اولاً نسبت به خود توهم دارند و چنین فکر می کنند ، که صاحبان انحصاری حقیقت هستند . دوماً در مباحثات اصل را بر آن می گذارند که نیازی به بازنگری و شک و تردید وجود ندارد . از اینرو بجای پرداختن به مسائل انتقاد شده و رد اثباتی آن به حاشیه پردازی و فحاشی متوسل می شوند . و با چنین کاری بیشتر بر مسائل مورد بحث سایه می اندازند . این را می توان در مباحثات اخیری که از جانب بعضی از رفقا در سایت آزادی بیان پیرامون "آزادی بیان و موضع لنین" شده است مشاهده کرد . تو گویی که هدف روشن شدن موضوع مورد بحث نیست ، بلکه کشیدن شمشیر به سوی همدیگر است . خصوصاً آقای "سعید صالحی نیا" که بر خلاف ادعایش از چنین منطقی پیروی می کند . او فکر می کند که نماینده ی یکتای حقیقت است و این دیگران هستند که نمی توانند این را دریابند . اما واقعیت چیز دیگری است . که خود آقای سعید صالحی نیا با خواندن مجدد نوشته هایش می تواند به این موضوع پی ببرد . بنابراین انتقاد من در این نوشته بیشتر به محتوای نوشته او برمی گردد .

در زیر برای روشن کردن این مطلب به آن خواهم پرداخت . اما قبل از شروع و پرداختن به آن خود را ملزم به توضیح یک مطلب می بینم تا در مقابل خوانندگانی که حوصله خواندن و دنبال کردن این مباحث را دارند، موضع خود را روشن کرده باشم . و آن تاکید بر این موضوع است که لنین را نمی توان از شرایطی که در آن حضور داشت جدا کرد . البته در همین جا لازم به تذکر است که من با طرح این مسئله به هیچ وجه نمی خواهم ، اشتباهاتی که از طرف لنین صورت گرفته توجیه نمایم ، بلکه بیشتر بدین منظور است که شخص انتقاد کننده نمی تواند لنین را از شرایط مشخص آن دوره بیرون بکشد و به انتقاد بنشیند . چرا که لنین همانند هر شخصیت دیگری محصول شرایط تاریخی معینی بوده و نمی توان او را از شرایط تاریخی اش جدا کرد و تنها به این پسندید کرد و گفت که لنین چنین و چنان کرد . بلکه باید او را با توجه به تمام فراز و فرودهای فکری اش در شرایط روسیه آن زمان در نظر گرفت و گفت که چه شرایط سیاسی - اقتصادی وجود داشت و او چه مسیری را طی کرده و بر اساس چه مجموعه شرایطی چنین اشتباتی را مرتکب شد (مجموعه عوامل سیاسی - اقتصادی و گفتمان مسلط آن دوره) و در شرایط کنونی بر اساس اوضاع و احوال جاری چه باید کرد تا همان اشتباهات مجدداً تکرار نشود .

لنین مثل هر انقلابی و متفکر بزرگ نمی توانست اشتباه نداشته باشد .

آیا در تاریخ مبارزه طبقاتی می توان کسی را یافت که در عمل مبارزاتی حضور داشته باشد و اشتباه نکرده باشد ؟ آیا هر انحرافی از یک نظریه بر اساس نکات گفته نشده و یا مبهم آن نظریه پایه ریزی نمی شود ؟ آیا گرایش به راست بین الملل دوم چیزی خلق الساعه بوده است ؟ آیا لنین را می توان بی ارتباط با نظریه پردازان بین الملل دوم بررسی کرد؟ و او را از گرایش های فکری بین الملل دوم جدا کرد ؟ و آیا استالین را می توان بدون لنین بررسی کرد ؟ اگر ما چنین ببیندیشیم که نمی توان چنین به مساله نگریست ، خواهیم دید که در هر نظریه ای نقاط کوری است که بی پاسخ مانده و یا اینکه از موضع انحرافی به آن پاسخ داده شده است و طرفداران آن نظریه نیز بنا به دل خواهشان به توضیح و تفسیر آن نظریه می نشینند . و به جرأت می توان گفت که یکی از علت های مهم گرایشات متنوع در نظریه مارکسی را می توان همین موضوع دانست . بنا براین بر اساس چنین درکی می توان به نقد هر متفکر و انقلابی بزرگی نشست . خصوصاً نباید از یاد برد که چنین شخصیت های بزرگی در پراتیک مبارزه طبقاتی بوجود می آیند و شکل می گیرند .

لنین در کشاکش مبارزه طبقاتی در جامعه ای بنام روسیه و در شرایطی که هنوز سرمایه در سطح جهانی نتوانسته بود به شکل امروزی خود را سازمان دهد ، موفق می گردد در سازمانیابی طبقه کارگر مشارکت فعالی داشته باشد . او در جدال با ناشناخته ها در شرایطی که تنوری و نظریه مارکس در میدان عمل به کار گرفته می شد بسر می برد و مثل هر انقلابی و متفکر بزرگ راه های مختلف سازمانیابی طبقه کارگر و حزب انقلابی اش را تجربه می کرد . لنین را از این شرایط بیرون کشیدن و به نقد او نشستن کار درستی نیست و در بهترین حالت چیزی به خواننده اعطا نمی کند و از چنین انتقاداتی نه می توان پی برد که چرا چنین اشتباهی صورت گرفته و چه عواملی موجب بروز آن شده و در نهایت چه باید کرد که دیگر چنین اشتباهاتی رخ ندهد . چرا که نمی توان به قول لنین در پراتیک مبارزاتی حضور داشت و اشتباه نکرد . چنین درکی حداقل هیچ ربطی به کمونیسم ندارد . به عبارتی دیگر نمی توان در انقلاب بزرگی مثل اکتبر و به عنوان رهبر فکری آن در فراز و فرودها آن حضور داشت و بدون اشتباه پیش رفت . چنین چیزی در دنیای واقعی غیر ممکن است . چنانکه خود لنین یعنی بزرگترین انقلابی قرن بیستم می گوید : "کسی که عمل می کند اشتباه نیز می کند" . و این در مورد هر شخصیت انقلابی صادق است . برای پی بردن به این موضوع هر شخصی که فکر می کند انقلابی است و در پراتیک مبارزاتی حضور دارد باید خود کلاه خود را قاضی کند .

با توجه به توضیح بالا به موضوع طرح شده از سوی سعید صالحی نیا می پردازم . انتقادات او را به لنین از زبان خود او بشنویم . او در نوشته اش تلاش می کند از به اصطلاح موضع رفیقانه ای به نقد لنین بنشیند . از اینرو نکات انتقادی خود را در قالب یک نامه به لنین بیان می دارد . او در ابتدای نامه می گوید : " من از آدمهای هستم که معتقدند استالین و استالینیزم بدون لنین امکان پذیر نبود ریشه شکست انقلاب را در عدم درک مقوله آزادی می بینم . آزادی را هم روینا نمی دانم . آزادی امری زیربنایی است و عمیق که بدون آن "زیربناها" بی معنی می شوند و غیر قابل حصول . کمونیسم من از آزادی شروع می شود ، با آن مشروط می شود و به آن ختم می شود ."

بنابراین "صالحی نیا" در همان ابتدای نوشته اش نظراتش را در چند خط بیان کرده است .

اولین مورد : اومی گوید : " استالین و استالینیزم را نمی توان بدون لنین امکان پذیر دانست ."

هر رفیق آگاهی باید بر این امر واقف باشد که استالین و استالینیزم را نمی توان بدون ارتباط با لنین و مسیری که بلشویکها چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب طی کردند ، بررسی کرد و چنین تصور کرد که استالین چیزی بوده که همچون رعدی در آسمان بی ابرنازل شده است . بطور مثال نمی توان با نظریه لنین در ارتباط با آزادی های بی قید و شرط سیاسی موافق بود و یا از موضع گیری لنین و بلشویکها در قبال اعدام که به قول خود لنین از همان سالهای ۱۹۰۳ با چنین امری توافق داشتند به مخالفت برخاست و آن را همانند بعضی از رفقا به شرایط ویژه بعد از اکتبر وصل کرد . و از آن دفاع کرد و بر این اعتقاد بود که می توان برای در هم شکستن مقاومت ضد انقلاب به چنین عمل ضد انسانی دست زد . نقد این مسائل از موضع چپ و رادیکال یک چیز است و از موضع غیر رادیکال یک چیز دیگر . کمونیستها در عین حال که انحرافات لنین و بلشویکها را به نقد می کشند ، دستاوردهای لنین و بلشویکها را به کیسه زباله دانی پرتاب نمی کنند . آقای صالحی نیا از موضع دوم به انتقاد از لنین و انقلاب اکتبر می پردازد . و هیچ تمایزی ما بین لنین و استالین نمی بیند و آن دو را یک کاسه می کند و از این طریق لنین و بلشویکها را به چهار میخ می کشد . او بدون یک کلمه توضیح اثباتی چنین حکمی صادر می کند و از نوشته اش چنین استفاد می شود ، که استالین ادامه دهنده راه لنین یا به عبارتی دیگر لنین در قدرت سیاسی است . یعنی همان چیزی که استالینیزم سالهاست که بر زبان می آورند ، تا ثابت نمایند که طرفداران سفت و سخت لنین می باشند . البته می توان چنین نظری داشت و طرح کرد ، ولی آقای " سعید صالحی نیا " حداقل در اثبات آن باید تلاش نماید و دلایل و استدلال خود را بیان دارد و به شعور خواننده احترام بگذارد .

دومین مورد : او می گوید : " ریشه شکست انقلاب اکتبر را در عدم مقوله آزادی می داند ."

براستی که یکی از اشتباهات مهم بلشویکها پس از انقلاب اکتبر لغو آزادی بیان - مطبوعات - و احزاب و ... بوده است . شاید اگر بلشویکها از طریق سازمان دهی اراده توده ای و گسترش آزادی های بی قید و شرط سیاسی پیش می رفتند ، انقلاب مسیر دیگری می پیمود . ولی اگر شخصی بیاید و علت شکست انقلاب اکتبر را صرفاً در مسائلی از این قبیل جستجو کند به ساده نگری سقوط خواهد بود که بدون بررسی مجموعه شرایط عینی چنین نتیجه ای می

گیرد . و علت شکست انقلاب را به این محدود می نماید که فلائی بر اساس اعتقادات خود عمل نکرد ، از اینرو انقلاب به شکست منجر شد . به قول انگلس " چنین پاسخی ، بر حسب شرایط ، ممکن است درست یا نادرست باشد ، ولی در هیچ شرایطی چیزی را توضیح نمی دهد ، حتی روشن نمی کند که چگونه " مردم " به خود اجازه دادند تا آنطور به آنها خیانت شود " (از کتاب انقلاب و ضد انقلاب در آلمان - مارکس و انگلس - مترجم / ساچ / ص ۸)

البته تبیین آقای سعید صالحی نیا از این هم عقب تر است و متأسفانه علت شکست انقلاب را چنین بیان می دارد : خوب توجه کنید : " ریشه شکست انقلاب اکتبر را در عدم درک مقوله آزادی می بینم . " یعنی اگر لنین و بلشویکها از این مقوله درک روشنی داشتند ، انقلاب اکتبر به شکست کشیده نمی شد . اینجاست که او به اراده گرانی مطلق کشیده می شود و چنین فکر می کند که کافی است ، آدمی نسبت به یک امر آگاه باشد ، آن وقت خواهد توانست به آن دست یابد . حال چه نقشی عوامل عینی می توانند داشته باشند در تحلیل او جایگاهی ندارد .

سومین مورد : او می گوید : " آزادی را هم " روبنا " نمی دانم . آزادی از دید من امری زیر بنایی است و عمیق که بدون آن " زیربناها " بی معنی می شوند و غیر قابل حصول " .

تاکنون تمام کمونیستها بر این اعتقاد بودند که تمام مسائل حقوقی و سیاسی ریشه در شرایط مادی حیات جوامع بشری داشته است و دارد . و بر این اعتقاد بودند که در توضیح این گونه مسائل نباید شیپور را از سر گذاشت زد . چنین روشی نمی تواند توضیح دهنده باشد . بلکه برای توضیح این مسائل باید از شرایط عینی و تولیدی که انسانها در آن زندگی می کنند شروع کرد ، چرا که تمام مسائل روبنای بر بستر مناسبات تولیدی که زیربنای هر جامعه ای را تشکیل می دهند بوجود می آیند . و خود برای متحول کردن زیر بنا فعال می شوند و روی آن اثر می گذارند و آن را متحول می کنند . برای روشن شدن این مطلب آوردن قسمتی از نوشته مارکس را لازم می دانم . البته با توجه به این امر که هیچ کمونیستی نیست که با این قسمت از نوشته مارکس آشنائی نداشته باشد . مارکس می گوید : " انسانها در روند تولید اجتماعی موجودیت خود ناگزیر با یکدیگر وارد مناسباتی می شوند . این مناسبات ، مناسبات تولیدی آنهاست ، که از خواست و اراده ایشان مستقل و متناظر با مرحله معینی از رشد نیروهای تولیدی آنهاست . مجموعه این مناسبات ساختار اقتصادی جامعه را یعنی آن زیربنای واقعی را تشکیل می دهد که بر آن رو بنایی حقوقی و سیاسی سر برمی کشد ، و متناظر با آن اشکال معینی از آگاهی اجتماعی شکل می گیرد . شیوه تولید حیات مادی انسانهاست که چند و چون پروسه کلی حیات اجتماعی ، سیاسی و فکری آنها را تعیین می کند . آگاهی انسانها نیست که چگونگی موجودیت شان را تعیین می کند ، بلکه چگونگی موجودیت اجتماعی آنهاست که آگاهی شان را تعیین می کند . " (از پیشگفتار در نقد اقتصاد سیاسی / کارل مارکس / ترجمه جمشید هادیان / ص ۱۸۷۷ / کتاب کاپیتال) حال جای تعجب است که رفیقی با این نظرات مارکس آشنا باشد و چنین درکی و روایتی بیان دارد که آزادی بیان را روبنا نمی داند و آن را زیر بنای تمام زیربناها !!؟ می داند . البته پر واضح است که آقای سعید صالحی نیا از چه منطقی پیروی می کند . او از آنجائیکه علت شکست انقلاب اکتبر را به درک از " مقوله آزادی بیان " معطوف می نماید ، چنین فکر کرد که با یک چشم بندی خواهد توانست تجدید نظری بنیادی در آموزشهای اولیه داشته باشد و درک از مقوله آزادی را زیر بنای تمام زیربناها اعلام دارد !!؟

چهارمین مورد: او می گوید : " کمونیسم من از آزادی شروع می شود ، با آن مشروط می شود و به آن ختم می شود " .

البته در اینجا نمی توان پی برد که منظور رفیق چیست . از چنین جمله بندی او می توان چنین برداشت کرد که کمونیست او در یک چیز خلاصه می شود و آن هم آزادی بیان . و اگر در جامعه ای چنین چیزی متحقق شود او به هدف خود که نامش را هم گذاشته کمونیست دست خواهد یافت . از رفیق باید پرسید مگر برنامه کمونیستها و طبقه کارگر تنها معطوف به آزادی بیان است که چنین فورمولی ارائه می دهد . اگر چنین چیزی درست باشد باید گفت که او خود از برنامه سیاسی که خود به آن اعتقاد دارد بی اطلاع است . یا اینکه او می خواهد بگوید که بدون آزادی های سیاسی نمی توان به سمت جامعه کمونیستی پیش رفت . اگر آقای سعید صالحی نیا چنین نظری داشته باشد بهتر است که در جمله سازی دقت بیشتری بنماید ، تا خواننده بتواند منظورش را دریابد و به حدس و گمان متوسل نشود .

طبقه کارگر از طریق سازماندهی اراده خود و توده هاست که می تواند در راستای در هم شکستن مناسبات سرمایه داری گام بردارد . و برای تحقق آن نیز جزا طریق آزادی های سیاسی به معنای وسیع آن راه دیگری وجود ندارد . زیرا پی ریزی و ساختن جامعه کمونیستی کار امروز تا فردا نیست و روند طولانی و پر پیچ و خمی را طی خواهد کرد و برای پیشروی در این سمت طبقه کارگر پس از کسب قدرت سیاسی نمی تواند از طریق لغو آزادی های سیاسی و احزاب و ... به سمت جلو گام بردارد . برای برپایی جامعه کمونیستی نمی توان از وسیله های نامقدس استفاده کرد . هدفی که مقدس است به شیوه های نامقدس احتیاجی ندارد . اگر غیر از این باشد ، هدف مقدس تبدیل به هدف نامقدس خواهد شد . آزادی یکی از خواسته های طبقه کارگر است به خودی خود چیز کاملی نیست و کمال بیار نخواهد آورد ؛ همه مسئله نیست ، و بدون برابری یک امر جامع و کامل نیست . طبقه کارگر نمی تواند هدفش را که جامعه کمونیستی است تنها به آزادی سیاسی و آنهم تنها به آزادی بیان محدود کند .

دو مورد پایانی :

مورد اول : تمام گرایشات متنوع این طیف نظرات منصور حکمت راجع مقدسات به حساب می آورند . آنها برای از میدان بدر کردن همدیگر از اتوریتته و اقتدار نظری او استفاده می کنند . در سالهای گذشته تمام سعی این آقایان این بوده که از او بت بسازند . آنها برای سازماندهی چنین بتی به مناسبت های مختلف در وصف نظرات او نوشتند و می نویسند و تبلیغ می کنند و به او مدال می دهند . و متأسفانه فکر می کنند هر چه بیشتر چنین کاری را انجام دهند به مقصد شان نزدیک تر خواهند شد . از اینرو در مباحثات کنونی یقه همدیگر را می گیرند و هر کدام از دو طرف دعوا همدیگر را محکوم می کنند که نظرات منصور حکمت را بد فهمیده است . چنانکه همین آقای سعید صالحی نیا نیز در یکی از همین نوشته هایش در رابطه با نقد نظر مخالف چنین می گوید : " شما ... نشان دادی که هنوز می شود بنام منصور حکمت هم در همان صف و همان گفتمان ظاهر شد . " همین موضوع نشان می دهد که سعید صالحی نیا خود درک روشنی از نظرات منصور حکمت در این حوزه ندارد . تا جاییکه من در جریانش هستم منصور حکمت چند نوشته و یک یا دو مصاحبه در این رابطه داشته است . و در این نوشته ها تعبیر و تفسیری که از آزادی های بی قید و شرط سیاسی داشته است به نوعی برای ضد انقلاب از نوع فاشیستش قائل نیست و می خواهد نقش شیپورچی را بازی کند . خودتان گوش کنید . او در یکی از مصاحبه هایش برای اثبات چنین نظری می گوید :

" ... آزادی بیان ، آزادی پانین است . مصون بودن گفتار و بیان پایین در مقابل بالاست . تعریف آزادی بیان از نظر حقوقی این است . به این معنی که اگر شما کف بزنی و من برای مثال سروصدا بکنم شما به مستمع نرسد ، من مزاحم آزادی بیان شما نشده ام بلکه بر عکس ، من دارم آزادی بیان خودم را به اجرا در می آورم و به آن مادیت میدهم . "

او برای مادیت بخشیدن به چنین حقی پیشنهاد می کند که " با داد و بیداد کردن ، با فریاد زدن و با شیپور زدن مانع از این می شوم که شما بتوانید حرفتان را بزنید . " ولی " شما آزادی حرفتان را بزنید ، هیچ کس مزاحم و مانع حرف زدن شما نشده است ، ولی خودش با حرف زدن خودش یا با هر نوع آکسیونی مثل تظاهرات یا پیکت ، مانع از این شده که حرف شما به آن مخاطبینی که مورد نظرتان هست برسد . این هیچ ایرادی ندارد . "

منصور حکمت با چنین نگرشی است که از آزادی های بی قید و شرط سیاسی دفاع می کند . یعنی تو آزادی میتنگ بگذاری و چنین حقی را داری . اما من نیز آزادم و اگر توان آنرا داشتم (بخوان نیروی آن را) می آیم میتنگ تو را بهم می زنم و اگر چنین قدرتی نداشتم می آیم با سر و صدا مانع آن می شوم که مردم صدای تورا را بشنوند . با این وجود چنین ادعا نیز دارم که آزادی بیان تورا مانع نشده ام .

براستی منطقی از این خام تر نمی توان یافت .

شخص منصور حکمت از سوی چنین ادعای دارد که جز اولین کسانی بوده که به آزادی های بی قید و شرط سیاسی اعتقاد داشته و برای آن مبارزه کرده است و از سوی دیگر چنین آزادی را محدود به پانینی ها می کند . و اگر بالای ها راه بحث و جدل نظری درپیش گرفتند ، پیش نهاد چنین تاکتیکی را می دهد . که در همسایگی آنها بساط شیپور زنی باید راه انداخت ، تا کسی صدای آنها را نشنود . او در همین مصاحبه و در دنباله همین قسمت با خوشحالی

اتفاقی را که در سوند رخ داد مثال می آورد . و چنین تعریف می کند : یادم است که چند سال پیش در سوند فاشیست‌ها تظاهرات داشتند ، اگر اشتباه نکنم استکهلم هم بود . وترانها و پیشکسوت های دوره جنگ دوم ، ریبا همان سن بالایشان آمدند این ها را با چتر و عصا فراری دادند . همه از این قضیه خوشحال شدیم ؛ کسی هم نگفت آقا بگذار فاشیست‌ها حرفشان را بزنند . "

استدلال منصور حکمت این بود که چون مردم متینگ آنها را به هم زدند و همه از این حرکت خوشحال شدند و هیچ کس هم ایراد نگرفت ، بنابراین چنین حرکتی درست می باشد . حال چرا ؟ چونکه فاشیست و ضد انقلاب بودند . منصور حکمت می داند و آگاه است که چنین نظری نمی تواند پشتوانه منطقی و علمی داشته باشد . چنین موضوع را توجیه میکند و می گوید با چنین کاری آزادی بیان از فاشیست‌ها گرفته نشده است ، بلکه مردم خواستند آنها را متواری کنند . و چنین کاری نقض آزادی بیان نیست . بلکه تنها چماق برداشتند و آنها را متواری دادند !! بنابراین باتوجه به این توضیح می توان به نظرات منصور حکمت پی برد و به سعید صالحی نیا گفت : "بی جهت زحمت می کشی که منصور حکمت را از این دسته افراد که آزادی های بی قید و شرط سیاسی را قبول ندارند جدا کنی" .

مورد دوم :

یکی دیگر از موردهای قابل طرح این است که در مباحثات جاری بعضی از طرفداران منصور حکمت چنین چیزی را در نوشته هایشان بیان کرده اند که آزادی یک موضوع طبقاتی است و نمی توان آن را خارج از منافع طبقاتی در نظر گرفت . به جرأت می توان گفت که در جامعه ای که مازندگی می کنیم بتوان غیر از این نظر داشت . مارکس در جای از نوشته اش می گوید : " اگر قضایای هندسی نیز با منافع اشخاص در تضاد باشد به نفعی آن می رسند . " بنابراین برای هر کمونیستی که از موضع طبقه کارگر به مسائل نگاه می کند ، هیچ چیزی نیست که غیر طبقاتی باشد خصوصاً که در شرایط کنونی سرمایه که به قول " سمیرامین " اگر طبقه سرمایه دار می توانست هوا را نیز در شیشه کند چنین کاری را در رابطه با منافع طبقاتی خود انجام می داد تا آن را به فروش رساند . " اما بعضی از رفقای ما به علت بد فهمی این موضوع چنین تصور می کنند که هر چیزی که مربوط به طبقات دیگر نیز است ، هیچ ربطی به طبقه کارگر ندارد و طبقه کارگر باید نسبت به آنها یا بی تفاوت باشد و یا اینکه بطور مشروط از آنها دفاع کند . و اگر غیر از این باشد به منافع طبقاتی خود پشت کرده و از موضعی غیر طبقاتی و یا فراطبقاتی به مسئله نزدیک شده است . این دسته از رفقا در رابطه با مطالبات دموکراتیک چنین تصویری دارند . و فکر می کنند که جانبداری کارگران از این مطالبات باید موقتی باشد . بطور مثال همین شعار آزادی سیاسی بی قید و شرط و یا شعار جدائی دین از دولت . این دسته از رفقا اگر در نظرات خود پیگیر باشند ، تنها خواستی را کارگری می دانند که طبقات دیگر در آن ذینفع نباشند . چنین درکی از مبارزه طبقاتی ، طبقه کارگر را از متحدین حتی موقتی اش دور می سازد و نمی گذارد که هژمونی کارگری در جنبش توده ای سازماندهی شود . از اینروست که این رفقا بعضی از خواستهای دموکراتیک را نمی پذیرند و بعضی دیگر را تا کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر پذیرا هستند . و حال آنکه به دو علت نمی توان از چنین نظراتی جانبداری کرد : ۱- درمبارزه طبقاتی طبقه کارگر تنها نیست . در یک سو طبقه سرمایه دار قرار دارد و در سوی دیگر طبقه کارگر . اگر بپذیریم که غیر از این دو طبقه اقدار و طبقات دیگری نیز وجود دارند که در کشاکش بین این دو می توانند حتی نقش برجسته داشته باشند . بنابراین طبقه کارگر نباید در جذب این نیروهای بینابینی بی تفاوت باشد . اهمیت این موضوع بنا به شرایط هر کشوری با توجه به وضعیت هر کشوری می تواند کم یا زیاد شود . ۲- خواسته ها و مطالبات دموکراتیک نمی تواند جدا از منافع طبقاتی کارگران باشد . چرا که هیچ طبقه ای به اندازه طبقه کارگر خواهان متحقق کردن آنها نیست . طبقه کارگر با متحقق کردن این خواستها موفق می گردد که خود را برای هدایت جامعه آماده نماید . مثلاً همین خواست " آزادی بیان " و یا " جدائی دین از دولت " قبل از هر چیز به نفع طبقه کارگر است و او از آن بهره خواهد برد . بی جهت نیست که چنین خواستیهای از سوی تمام احزاب چپ و کمونیست به عنوان خواست اولیه برنامه ای طرح شده است . البته چنانکه گفتم خیلی ها چنین تصور می کنند این مطالبات تنها بیانگر منافع اقدار و طبقات غیر کارگری می باشد . از اینرو چندان تمایلی ندارند که برای چنین خواستهای مبارزه کنند و مبارزه توده ای را سازمان دهند . این رفقا باید در نظر داشته باشند که اولاً هر خواست دموکراتیکی خواست طبقه کارگر نیز می باشد . دوماً طبقه کارگر نمی تواند بدون مبارزه برای این سری از خواستها مسیر خود را هموار سازد . رفقای که غیر از این فکر می کنند و در فکر لغوکارمزدی هستند بر خلاف ادعاهایشان هنوز ابتدای ترین اصل مبارزه طبقاتی را یاد نگرفته اند .

۱ شهریورماه ۱۳۸۹

وقتی که رفیق "سعید صالحی نیا" به نقد لنین می نشیند !! قسمت دوم رحمت خوشکدامن

در مقاله قبلی ام در نقد نظرات رفیق "سعید صالحی نیا" پس از توضیح جایگاه و نقش انتقاد و ضرورت آن نوشته ام: "لنین را نمی توان از شرایطی که در آن حضور داشت جدا کرد." و در دنباله همین جمله می افزایم: "در همین جا لازم به تذکر است که من با طرح این مسئله به هیچ وجه نمی خواهم، اشتباهاتی که از طرف لنین صورت گرفته توجیه نمایم".

و بر چنین اعتقادی پای می فشارم که: "شخص انتقاد کننده نمی تواند لنین را از شرایط آن دوره بیرون بکشد و به انتقاد بنشیند. چرا که لنین همانند هر شخصیت دیگری محصول شرایط تاریخی معینی است و او را نمی توان از شرایط تاریخی اش جدا کرد و تنها به این پسند کرد و گفت که لنین چنین و چنان کرد. بلکه او را باید با توجه به تمام فراز و فرودهای فکری اش در شرایط روسیه آن زمان در نظر گرفت و گفت که چه شرایط سیاسی - اقتصادی وجود داشت و چه مسیری را طی کرد و بر اساس چه مجموعه شرایطی چنین اشتباهاتی را مرتکب شد (مجموعه عوامل سیاسی - اقتصادی و گفتمان مسلط آن دوره) و در شرایط کنونی بر اساس اوضاع و احوال جاری چه باید کرد تا همان اشتباهات مجدداً تکرار نشود."

بنابراین برای هر خواننده ای که آن مقاله را خوانده باشد متوجه خواهد شد، که اختلاف من با رفیق "سعید صالحی نیا" نه انتقاد به لنین(1)، بلکه در نحوه انتقاد از لنین است که رفیق در یک نامه چند خطی می خواهد با او تصفیه حساب بکند. که به اعتقاد من چنین کاری نه در رابطه با لنین، بلکه را در رابطه با هر شخصیت انقلابی و یا غیر انقلابی دیگری کاریست نادرست. و گفتم که: "چنین انتقادهای در بهترین حالت چیزی به خواننده نمی دهد".

رفیق در مقاله خود بنام "عرصه های باز نگری کمونیستی،(2)". نشان داده که هیچ متوجه این قضیه نشده و همچنان عزم و جزم کرده که به همان شکل سطحی به نامه نگاری خود ادامه دهد، بدون آنکه نقیبی به علت ها و دلایل بزند. تمامی این نامه ها (و یا مقالات و یا هر آنچه که نامش را بگذاریم) نشان از آشفته فکری رفیق دارد که به دنبال همان منطق نامه اول است، که علت شکست انقلاب اکتبر را در درک لنین از "مقوله آزادی بیان" بداند و آزادی بیان را زیربنا اعلام دارد و هدف کمونیستها را نیز آزادی بیان بداند و اگر تناقضی با تئوری های علمی تا کنونی داشت جزء کشفیات خود جا زند و به خواننده بگوید چرا ما مارکس زمانه نباشیم و عقل خود را بکار نیندازیم و نگوئیم آزادی بیان "زیربنای تمام زیربناها" به شمار می رود. او خود طرح کننده بحث زیربنا و روبنا است و وقتی به رفیق می گویی: رفیق جان! "آزادی بیان" را نمی توان جزء "زیربنا" دانست و این با آموخته های تاکنونی ما در تضاد قرار دارد. پاسخ می دهد "این بحث روبنا و زیربنا چه ربطی دارد به اهمیت آزادی؟" تو گویی که ما چنین حکمی صادر کردیم و آزادی بیان را زیر بنای تمام زیربناها دانستیم!!

او خود می داند که چنین خطای مرتکب شده، و بجای پذیرش آن تلاش می کند به طریق ناشیانه ای و با بازی با کلمات خود را از این مخمصه برهاند و موضوع را ماستمالی کند. خودتان گوش کنید: "می فرمائی که مناسبات تولید را مارکس زیربنا می دانست، حالا بفرما این مناسبات تولید خودش شامل چه عواملی است و ثابت کن آزادی که خودش بخش عمده روابط بین انسانها را در همه عرصه ها شامل می شود و نه فقط "آزادی بیان"، جزئی از زیربنای مناسبات تولید نیست! مناسبات تولید را آیا شما فقط مالکیت بر ابزار تولید می گیری؟ من فکر می کنم مناسبات تولید بیشتر از مالکیت است و خود مالکیت بر ابزار تولید هم باید مکانیزم قید یکی داشته باشد تا بتواند دائم متعلق به جامعه

بماند ، چه مکانیزمی قادر است مالکیت را دائم در خدمت جامعه نگه دارد ؟ من مدعی هستم مکانیزمی که مالکیت را باید دائم در دست جامعه نگه دارد همین آزادی است ، مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید بدون مشارکت همه جامعه و نظارت همه جامعه در سازمان آزاد که شوراها باشد امکان پذیر نیست ، اینجا مشخص می شود که " زیر بنای مالکیت بر ابزار تولید " خودش با آزادی به مفهوم وسیعش مشروط می شود . "

توضیحات رفیق خود او را نیز قانع نمی کند و در می یابد که با هیچ منطقی نمی توان چند خط بالا را به هم ربط داد . از اینرو حکم دیگری صادر می کند و می گوید : " در حد نوشته های مارکس هم نمی شود متوقف شد و بهتر است عقل خودمان را هم دخیل کنیم اینطور بهتر است باور کنید ! "

براستی که نمی توان خود را در حد نوشته های مارکس محدود کرد و تمام نظرات او را درست پذیرا بود . اما وقتی که حرفی برای گفتن داشته باشی ! نه اینکه مثل شما تنها توصیه شود که : " عقل خودمان را هم دخیل کنیم اینطور بهتر است باور کنید ! "

که حاصل آن این پرسش است که : مگر آزادی بیان جزء مناسبات تولیدی نیست ؟

آیا می توان آزادی بیان را جزء مناسبات تولیدی دانست ؟

مناسبات تولیدی به مجموعه مناسبات اقتصادی گفته می شود که در روند تولید اجتماعی بین انسانها بوجود می آید . و مهمترین حلقه آن مالکیت بر وسایل تولید است . چرا که بسته به اینکه مالکیت بر وسایل تولید چگونه باشد انواع مناسبات تولیدی بوجود می آید . ولی آیا این بدین مفهوم است که مناسبات تولیدی را تنها مالکیت بر وسایل تولید بدانیم . خیر من در تعریفی که در بالا آوردم می گویم مجموعه مناسبات اقتصادی که بین انسانها برقرار می گردد را ما کمونیستها مناسبات تولیدی می نامیم . که غیر از این (مالکیت بر وسایل تولید) رابطه بین سرمایه داران با کارگران و رابطه بین سرمایه داران و رقابت بین آنها که بزرگترها کوچکترها را بر اساس قانون ارزش می بلعند و نیز روابط بین رشته های مختلف اقتصادی باهم و همچنین رابطه بین خود کارگران و در یک کلام رابطه ای که از زمان تولید و مبادله و حمل و نقل و تا مصرف بین انسانها برقرار می گردد را من جزء مناسبات تولیدی می دانم . و این مناسبات تولیدی امری است عینی و خارج از اراده انسانها که زیربنای اقتصادی هر جامعه را تشکیل می دهد و تنها بر اساس آن است که ما می توانیم تمام نهادهای سیاسی - قضایی ، حقوقی ، هنر و حتی اندیشه های مذهبی انسانها را که بر بستر آن بوجود می آیند توضیح دهیم و نه بر عکس آن . از اینروست که مارکس می گوید که : "انسانها قبل از اینکه بیندیشند باید بخورند ، بنوشند ، مسکنی داشته و لباسی بپوشند تا بتوانند به سیاست ، علم ، هنر ، مذهب و غیره بپردازند . بنابراین تولید وسایل مادی ابتدائی زیست و لذا در جه تکامل اقتصادی هر خلق یا هر دوران پایه ای را تشکیل می دهد که بر روی آن نهادهای دولتی ، نظریات قضائی ، هنر و حتی "اندیشه های مذهبی انسانهای مربوطه فرا می روید . پس از روی آن پایه است که باید اینها را توضیح داد و نه بر عکس ، آنطور که تا کنون معمول بود . " بنا براین کودکی بدنیا می آید بدون آن که خود بداند وارد مناسبات معینی می گردد که خارج از اراده اش می باشد . او در همین مناسبات بزرگ می شود و می آموزد و برای امرا معاش و به تولید و مصرف می پردازد . او نمی تواند تعیین کند که در چه نوع مناسبات تولیدی این کار را انجام دهد . بنابراین مناسبات تولیدی نمی تواند قراردادی و دلبخواهی و یک چیز حقوقی باشد که بین انسانها باشد ، بلکه بطور عینی و مستقل از اراده انسانها بوجود می آید و متناسب با نیروهای مولده رشد می کند و می تواند متحول گردد. مارکس بر اساس چنین درکی از مناسبات تولیدی در

همین مقاله که آنرا جزء کشف بزرگ خود می نامد می افزاید : " انسانها به هنگام تولید اجتماعی خویش وارد مناسبات تولیدی معین و ناگزیری می شوند که تابع اراده آنها نبوده ، بلکه متناسب با مرحله تکامل نیروهای مولده مادی آنان است . مجموعه این مناسبات تولیدی ساختار اقتصادی جامعه ، یعنی پایه واقعی است که بر روی آن بنای حقوقی و سیاسی جامعه ساخته شده و بالا می آید و اشکال معینی از شعور اجتماعی با آن مطابقت دارد . "

ما بر اساس چنین درکی است که مناسبات تولیدی را زیربنای هر جامعه ای می دانیم و بر اساس این مناسبات تولیدی ، قادر خواهیم بود مسائل روبنای (سیاسی - قضائی حقوقی - مذهب و) را توضیح دهیم .

بنابراین می توان نتیجه گرفت که آزادی بیان (یا بطور کلی آزادی) که یک مسئله حقوقی است و نمی توان آنرا جزء زیربنای جامعه دانست . و یا به قول رفیق "صالحی نیا" آن را زیربنای تمام زیربناها دید . البته پر واضح است که چنین نگرش به آزادی بیان با عقل سلیم سازگار نیست . از اینرو رفیق در توضیح آن به سفسطه گویی متوسل می شود ، گوش کنید : " چه مکانیزمی قادر است مالکیت را دائم در خدمت جامعه نگه دارد ؟ من مدعی هستم مکانیزمی که مالکیت بر ابزار تولید را باید دائم در دست جامعه نگه دارد همین آزادی است ، مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید بدون مشارکت همه جامعه و نظارت همه جامعه در سازمان آزاد که شوراهای باشد امکان پذیر نیست ، اینجا مشخص می شود که " زیربنای مالکیت بر ابزار تولید " خودش با آزادی به مفهوم وسیعش مشروط می شود "

هیچ کس نمی تواند چنین تاثیری را منکر شود و چنین تفاوتی را در جوامع مختلف سرمایه داری که در یکی آزادی بیان وجود دارد و در دیگری نیست را در نظر نگیرد ، اما این موضوع چه ربطی به این دارد که ما از اینجا نتیجه بگیریم که آنرا زیربنای جامعه بدانیم . البته رفیق صالحی نیا بطور شرمگینانه ای در این نوشته از نظریه قبلی خود کمی کوتاه آمده است و از آزادی بیان به عنوان مکانیزمی که بر روی مالکیت بر ابزار تولید نقش دارد صحبت می کند . از اینرو ست که می گوید : " اینجا مشخص می شود که " زیربنای مالکیت بر ابزار تولید " !! (پس مالکیت بر ابزار یک زیربنای دیگری هم دارد !) خودش با آزادی به مفهوم وسیعش مشروط می شود . " با این توضیحات نمی توان کشف عظیم کارل مارکس را نقد کرد و خود را عقل کل دانست . آیا می توان ؟

اینروزها بعضی ها (از جمله رفیق صالحی نیا) چنین تصور می کنند که بهتر است خود را مارکسیست ندانند و چنین تصور می کنند که با مارکسیست دانستن خود به موضع ایدئولوژیک سقوط خواهند کرد . چنین درکی بر مبنای نادرستی استوار است . اولاً مارکسیست بودن به معنای پذیرش تمام نظرات مارکس نیست و چنین کاری نمی تواند با عقل سلیم سازگار باشد . بلکه از این منظر است که ما خود را ادامه دهندگان راه آن مرد بزرگ می دانیم بدون اینکه در مقابل اشتباهات او سکوت کنیم . و این هیچ ربطی به مقدس سازی او ندارد . دوماً در مباحثات برای روشن کردن مطلب می توان از هر متفکری نقل و قول آورد . بطور نمونه وقتی که ماتریالیسم تاریخی بنام اونثبت شده و شخصی مثل آقای صالحی می آید و می خواهد درباره همین نظریه زیربنا و روبنا تعریف دیگری ارائه دهد نمی توان برای رد نظریه مذکور از توضیحات مارکس و دلایلی استفاده نکرد و نقل و قول نیاورد . و این قضیه با چیزی که طرفداران این طیف از منصور حکمت ساختند فرق دارد . منصور حکمت به عنوان یک شخصیت مبارز و مارکسیست در جامعه ای به نام ایران مبارزه کرد و سعی و تلاش کرد بر اساس برداشتهای خود (غلط و یا نادرست بودن آن را می توان جداگانه بحث کرد) از نظریه مارکس ، در مقابل نظریه های دیگر دفاع نماید . که پس از مرگ او این طرفداران او بودند سعی کردند از او چنان بتی بسازند که مخالفین نظری او با حیرت و ناباوری به این قضیه

برخورد نمایند . من در آن مقاله به همین نکته اشاره کردم و گفتم طرفداران منصور حکمت او را جزء مقدسات خود می دانند و او را تکامل دهنده نظریه مارکس می دانند ، بدون آنکه حتی او هیچ نظریه جدیدی ارائه داده باشد . گفتم که شما در مباحثات خود از او نقل و قول می آورید و همدیگر را به پای میز محاکمه می کشانید که منصور حکمت را بد فهمیده اید . و برای اینکه نشان دهم که شما نیز از چنین روشی استفاده کرده اید قسمتی از نوشته شما را نقل کردم که با ناباوری به رفیق مقابل بحث می گویی ، نشان دادی که هنوز می توان بنام منصور حکمت از چنین نظراتی دفاع کرد . من در آن مقاله برای اثبات اینکه شما از نظرات منصور حکمت بی خبرید نه رفیق مقابل بحث تان ، نظرات منصور حکمت را در پیرامون مسئله آزادی های بی قید و شرط سیاسی طرح کردم و به نقد آن پرداختم . و توضیح دادم که او خود درک روشنی از موضوع نداشت . و از اینجا نتیجه گرفتم که این شما هستید که درک روشنی از نظرات منصور حکمت ندارید ، نه رفیقی که از شما انتقاد کرده است و شما بدون اینکه از نظرات منصور حکمت اطلاع داشته باشید چنین چیزی را به رفیق مقابل بحث تان می گوئید .

رفیق صالحی نیا این موضوع با نقل و قول آوردن از مارکس حتی برای حل مسائل امروز فرق دارد . و شما فکر می کنید . اگر کسی برای اثبات نظرش نقل و قولی بیاورد معنایش آن است که می خواهد از شخص مذکور بت بسازد و این با چیزی که شما بر سر منصور حکمت آوردید فرق دارد .

آیا برنامه کمونیستها می تواند به آزادی بیان محدود شود ؟

رفیق در نامه اش به لنین می گوید که " کمونیست من ، (مراد کمونیسم است) از آزادی شروع می شود ، با آن مشروط می شود و به آن ختم میشود . " هر خواننده ای از خواندن چند کلمه بالا چنین می فهمد که رفیق سعید صالحی نیا فقط یک چیز می بیند و آن آزادی ست . و اگر در جامعه ای آزادی بیان وجود داشته باشد او به هدف خود دست یافته است . حال آنکه هر رفیق آگاهی می داند ، که اگر آزادی بدون تحول در بنیان های اقتصادی و بدون درهم شکستن مناسبات سرمایه داری همراه نباشد نمی تواند به کمال رسد و رهائی کار را سازمان دهد یعنی هدفی که ما کمونیستها داریم . رفیق در مقابل چنین انتقادی می گوید : " خیر عزیز ! کسی چنین ادعائی نکرد ! برنامه کمونیستها هزاران بعد دارد چون انسان زندگیش هزاران بعد دارد ، آزادی هم هزاران بعد دارد ، وجه صلبی (منصورسلبی است) دارد و وجه اثباتی . وجه بیانی دارد وجه مشارکت واقعی و پراتیک ، آزادی مقوله ای است دائماً در حال گسترش و مرتب باید تحقیق شود که چه عرصه جدیدی را باید برایش باز کرد ، همه مقولات همینطور رند . "

پس دریافتیم که برنامه کمونیستها هزار بعد دارد ، آزادی هم هزار بعد دارد ، انسان هم هزار بعد دارد ، اصلاً همه چیز هزار بعد دارد . من هم هزار بعد دارم ، شما هم هزار بعد دارید ، ما هم هزار بعد داریم ، همه هزار بعد داریم . و این شد طرح توضیحی و اثباتی رفیق صالحی نیا که هدف کمونیستها را آزادی بیان نمی داند !

آیا نباید بین لنین و استالین فرق گذاشت ؟ (2)

من در آن مقاله در ارتباط با نظرات رفیق در مورد اینکه چنین تصور می کند که استالین همان لنینیسم در قدرت سیاسی است . و از رفیق انتقاد می کنم که او هیچ فرقی بین این دو نمی بیند و هر دو را یک کاسه می کند . و گفتم انتقاد رادیکال یعنی اینکه از سطح به عمق برویم و دریابیم که علت ها چه بوده است ، تا بلکه بتوان مرز روشنی با انحرافات پیش آمده داشته باشیم . اما رفیق صالحی نیا نیازی به چنین کاری نمی بیند و با یک انتقاد آبیکی لنین و

استالین را در یک صف و ردیف قرار می دهد و استالین را در واقع همان لنین می بیند بدون هیچ گونه تفاوتی . من در آن مقاله چنین اعتقادی را بیان می دارم که گرچه استالین بر بستر انحرافات لنین و بلشویکها شکل گرفت ولی این بدین مفهوم نیست که این دو را یکی بدانیم . هدف از طرح این مسائل این بوده که نشان دهم که هر انحرافی از یک نظریه نمی تواند بی ارتباط با آن نظریه در نظر گرفته شود . بطور نمونه همین گرایشات رنگارنگ طیف منصور حکمت را نگاه کنید. (3) آنها را از یک سو نمی توان بدون ارتباط با نظرات منصور حکمت بررسی کرد و از سوی دیگری نمی توان با منصور حکمت یکی دانست . من فکر می کنم که شما با این موضوع اختلافی نداشته باشید . اگر چنین است از همین نگاه نباید اشخاص دیگر را بررسی کرد ؟ بنابراین شما نمی توانید تفاوت استالین و لنین را در نظر نگیرید . من با توجه به اینکه شما از یک سو چنین تفاوتی را در نظر نمی گیرید و از سوی دیگر انتقاد شما در سطح شناور است در آن مقاله گفتم که انتقاد رادیکال (یعنی دست بردن به ریشه ها) با انتقاد آبکی فرق دارد و اولی می تواند روشنگر باشد و دومی چیزی به خواننده نمی دهد و حتی توضیح نمی دهد که چطور شد بلشویکها اجازه دادند تا چنین قدرت وحشتناک استالینی در حزب مسلط گردد. شما خوب می دانید که بحث من با شما روی همین تفاوت هاست . ولی شما چنان وانمود می کنید که من خواهان آن هستم که به دنبال " انگیزه آدمها" باید گشت . به این فراز توجه کنید : "خوشحالم شما هم با اینکه بین دوران لنین و دوران استالین ارتباطی هست و اینها لازم و ملزوم همدن و تایید اینکه می شود برحمایت لنین از مجازات اعدام از سال 1903 نقد داشت . با من موافقت . اما بلافاصله می فرمائید که اینها از موضع رادیکال و چپ باشد ، لابد من یعنی سعید صالحی نیا از موضع دیگری مثلا راست دارم همین ها را می گویم ! رحمت عزیز ! وقتی حرفی و حکمی درست است ، دیگر دنبال " انگیزه های آدمها" رفتن و جدا کردن نقدها براساس انگیزه ها یا برداشتهای شما از شخص منتقد رفتن بازی را بيمورد پیچیده می کند ! من در تمام بحث هایم توضیح دادم که نقد به لنین از موضع کمونیزم کارگری است با برداشتم از این کمونیزم مشخص . اگر شما این دو نظر منرا قبول داری ، دیگر کشش می دهی که چه بشود ؟ اعدام نادرست است چه راست بگوید چه چپ ! بدون سرکوب مردم در دوران لنین ، استالین نمی توانست رهبر عالی قدر شود ، حالا هر که بگوید درست است ، حرف حساب حرف حساب است هر که بگوید به همین سادگی !"

رفیق عزیز ! ما یاد گرفتیم که این طور سطحی به انتقاد نپردازیم ، و تصادفاً نیز از لنین یاد گرفتیم که " کشف علل اشتباه ، تحلیل اوضاع و احوالی که موجب بروز این اشتباه شده است و بررسی دقیق راه و روشهای برای رفع اشتباه ضرورت دارد ." تنها در چنین حالتی است که می توان چنین ادعای داشت که دوباره تکرار نگردد . نه آنطور که شما انتقاد می کنید . پس این موضوع با ادعای شما (که انتقاد انتقاد است به همین سادگی) فرق دارد . و نباید این دو موضع انتقادی را یکی پنداشت .

آیا "رفیق صالحی نیا" به چیزی به نام آزادی بیان می تواند اعتقاد داشته باشد ؟

من در آن نوشته می گویم که : "چه بسیار رفقای هستند که طور دیگری می اندیشند . آنها اولاً نسبت به خود توهم دارند و چنین فکر می کنند ، که صاحبان انحصاری حقیقت هستند . دوماً در مباحثات اصل را بر آن می گذارند که نیازی به بازنگری و شک و تردید وجود ندارند ." در اینجا چنین چیزی منتج نمی شود که من این دو موضوع را به قول رفیق دو تایش کردم ، بلکه کاملاً واضح و روشن است که من روی این موضوع تاکید دارم که این دسته از رفقا حتی زمانی که مباحثه ای در جریان است نیز به علت عمق توهمشان نیازی به بازنگری و شک و تردید نمی بینند . در اینجا دوتا و یا سه تا ویا... مطرح نیست و برداشتی که شما می کنید نادرست است .

اما رفقای مثل شما را جزء همین سری از رفقا می دانم که وقتی به نقد و انتقاد دیگران می نشینند ، چنان از موضع دموکرات موضع گیری می کنند و چنین تصویری در آدمی ایجاد می شود ، که از این رفقا دموکرات تر پیدا نخواهد شد ! که در نقد و تغییر جهان هستند . اما همین که انتقاد متوجه خودشان می شود ، از موضع دیگری با رفیق انتقاد کننده برخورد می نمائید . چنین نگرشی نمی تواند با ادعای های که این دسته از رفقا در مورد خود می گویند تطابق داشته باشد . من برای اثبات این موضوع به نمونه ای از برخوردهای شما اشاره میکنم . شما در پاسخ به نوشته انتقادی یکی از رفقای حزبی تان چنین می نویسید : " بابک جان ! شما آیا عضو حزب کمونیست کارگری شدی که تکرار کنی جامعه "فاقد رهبری است" ؟ من فکر می کنم ما به عنوان اعضاء حزبی که مدعی رهبری جامعه است باید دائم تبلیغ کنیم که رهبری حزب ماست و تبلیغ و ترویج مداوم می شود وظیفه ما ، آمدن در حزب و فغان از " بی رهبر بودن " سردادن امری است متناقض. " (از مقاله سخنی با رفیق بابک کسرائی).

مشاهده می کنید رفیق صالحی نیا، شما حتی از نظر دادن رفیق حزبی تان نسبت به اینکه جنبش توده ای فاقد رهبری است ، شکایت دارید و اولتیماتوم می دهید که چنین موضعی با عضویت در حزب متناقض است . و یک رفیق حزبی نباید چنین نقدی از جنبش توده ای داشته باشد . حال اگر کسی از شما بپرسد چرا چنین تناقضی می بینید . شما پاسخی ندارد و نمی توانید داشته باشید . آیا یک رفیق حزبی نمی تواند در تحلیل های سیاسی خود چنین نظری داشته باشد ؟ آیا یک رفیق حزبی نظرش باید همان باشد که رهبری حزب اعتقاد به آن دارد ؟ یا اینکه می تواند نظر دیگری داشت ؟ رفیق سعید صالحی نیا حتی اگر چنین اعتقادی واقعی باشد که حزب تان رهبری جنبش توده ای را به عهده دارد ، شما چنین حقی ندارید که از یک عضو حزب بخواهید خود سانسوری کند و خلاف آنچه که می اندیشد بر زبان آرد ؟

رفیق عزیز ! شما خود متوجه نیستید که چه می گوئید . شما حتی نمی خواهید اعضای حزب تان در مورد جنبش توده ای نظری خلاف رهبری تان داشته باشد . و این با ادعای اخیر تان که خواهان نقد و انتقاد هستید آیا در تناقض قرار ندارد ؟ آیا بر اساس چنین درکی می توان به آزادی بیان اعتقاد داشت ؟ آیا وقتی یک رفیق حزبی اجازه نداشته باشد نظرانش را در باره مسائل جاری جنبش ارائه دهد ، آیا چنین اجازه ای دارد که از مواضع حزبی انتقاد نماید ؟

رفیق عزیز ! بی جهت نیست حزبی که شما آنرا پیشتر همه مسائل می بینید هنوز ابتدای ترین موضوع را (یعنی ستون آزاد) برای اعضای حزبی سازمان نداده است . هم شما و هم حزب تان چنان نسبت به خود متوهم هستید که خیمه ای نه حتی در وسط شهر بلکه در خارج از کشور زدید و از همه نیروها و تشکل های کارگری می خواهید که به آن بیبوندند . شما و حزب تان نمی توانید اعتقادی به مسائلی از این دست (آزادی بیان) داشته باشید . شما نمی توانید غیر از خود کمونیست دیگری را به رسمت بشناسید . شما یک گرایش غیرکارگری هستید که خود را بی نیاز از مشارکت فعال در امر سازمان یابی طبقه کار می بینید . شما حزب تان را به جای طبقه کارگر می نشانید و در فکر قدرت حزبی خودتان هستید . این گرایش نمی تواند با مسیری که لنین و بلشویکها رفتند مرزبندی داشته باشد . چنین درکی می خواهد اراده حزب را به جای طبقه کارگر بنشانند . از اینرو نخواهد توانست در فردای به قدرت رسیدن به آزادی بیان و آزادی های سیاسی بی قید و شرط اعتقادی داشته باشد و نخواهد توانست در مقابل شورش های کارگری و توده ای به قتل و عام توده ای متوسل نشود .

1- بطور نمونه من در مقاله آزادی بیان که در تاریخ 15 آبان ماه 1388 نوشتم می گویم: "این تصور که پس از به قدرت رسیدن کارگران ، تنها برای کارگران آزادی بیان را مجاز بدانیم و برای دیگر اقشار و طیف های که در جامعه وجود دارند چنین چیزی را مجاز نشماریم ، نشان از آن دارد که ما حق اندیشدن و بر زبان آوردن را از دیگران سلب می کنیم . اگر لنین و بلشویکها چنین مسیری را طی کردند ، ما نباید راه رفته آنها را تکرار کنیم و آنرا به نظرات مارکس وصل کنیم و به دولت کارگری ربط بدهیم ، چیزی که پس از انقلاب اکتبر عملی شد ، یک تجربه شکست خورده است ، و یکی از علت های این شکست را می توان همین پشت کردن به اراده توده ای نام برد . و در یک کلام ما راه رفته آنها را نخواهیم رفت ، تجربه را تجربه کردن خطاست ." و یا در مقاله دیگری بنام "مارکسیسم و لغوعدم" که یک ماه زودتر از مقاله آزادی بیان در همان سال نوشته می شود می گویم : " حقیقت ما از طریق زور نیست که ثابت می گردد . ما نمی توانیم حذف مجلس مؤسسان از سوی بلشویکها و سرکوب شورش کرونشتاد را درست بدانیم ، اگر ما چنین موضعی را قبول داشته باشیم راه را برای دولت کارگری باز گذاشته ایم که در شرایط استثنائی از شیوه های ضد انسانی استفاده نماید . ما چنین کاری نخواهیم کرد . اگر در فردای به قدرت رسیدن کارگران ، آنها نتوانستند جامعه آینده را سازمان دهند و به سوی دموکراسی و سوسیالیسم هدایت کنند ، خیلی ساده باید کنار روند و راه را برای نیروهای دیگر باز بگذارند ، نه اینکه به هر قیمتی قدرت را نگه دارند و از طریق سرکوب هر آن کس که مخالفند ، نابود کنند ."

2- عنوان مقاله برخلاف عنوان آن ، چنین محتوای را منعکس نمی کند .

3- من سعی خواهم کرد در مقاله دیگری به این موضوع بپردازم و این تفاوت را بیشتر توضیح دهم . خصوصاً که رفیق در همین نوشته برای اثبات اینکه این دو را یکی معرفی کند خود را ملزم دیده که در چند خط (در پنجاه و یا شصت کلمه) چنین کاری را انجام دهد و باز هم طبق معمول به شعور خواننده احترامی نمی گذارد !

4- رفیق صالحی نیا بهتر است به بعضی از نوشته های خود در انتقاد از گرایشهای دیگر همین طیف نگاه کند ، او حتی آنها را نیز به عنوان یک گرایش به رسمیت نمی شناسد .